

تدبیر و چاره‌گری در شاهنامه فردوسی

امیر حسین حافظی^۱

چکیده

شناخت خصایص و ویژگی‌های ملل فرهیخته جهان از خلال آثار حماسی آنان، می‌تواند نقش عمده‌ای در بررسی فرآیند تکوین فرهنگی داشته باشد. طبیعی و به جا خواهد بود که بگوییم دست‌یابی به گوهران ناب و زلال دریای بیکران نامور نامه باستان، شاهنامه فردوسی، چهره‌گشایی فرهنگ دیرپای ایران زمین است. فرهنگ هر قوم بازتاب عواطف و احساسات، آیین‌ها و نگرش‌ها، دین‌ها و باورها و سنن مردم آن قوم و دیار است، که عناصر و مؤلفه‌های فراوانی در سامان بخشیدن به آن‌ها موثرند، از طریق این عوامل می‌توان به وجود چاره‌گری‌ها در شاهنامه برای رویارویی با تندخویی‌های اهریمنانه و بهره‌گیری از تدابیر شایسته در جهت ساختن جهانی نیکوتر و برتر اشاره کرد.

این مقاله در پی آن است که با پژوهشی گذرا در گرامی‌نامه سترگ حکیم بزرگوار توس راهی به سوی تدبیرها و دوراندیشی‌ها بگشاید و با شناخت این تدابیر و چاره‌گری‌ها، راز و رمزی دیگر را که در این اثر بزرگ حماسی وجود دارد آشکار سازد.

کلیدواژه‌ها

شاهنامه فردوسی، تدبیر، چاره‌گری، دوراندیشی.

^۱ دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، واحد نجف آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف آباد، ایران. Hafezi-a@yahoo.com

مقدمه

تاریخ، کهن‌ترین نشان را از یک بهشت آریایی، نجد ایران می‌داند که اصطلاحاً آن را «ایران ویج» می‌نامند. و چنان که از وندیداد اوستا برمی‌آید در کنار رود نیک داینی جای دارد.

این بهشت آرمانی برای همیشه پایدار و جاودانه نمی‌ماند، چراکه یورش اهریمنان، اهورای جان و نوشین روان آدمی را به ستیز برمی‌خیزد، پس می‌باید بنای اندیشگی پایداری را پی افکند که از باد و باران روزگاران گزند نیابد تا ابنای بشر بتوانند در صفا و آرامش، به دور از نابکاری‌های روزگار آهنگ و نغمه حیاتشان را بسرایند و بر جریده عالم دوام خویشتن را ثبت نمایند. از تفحص در متون دینی باستان برمی‌آید که بنیان‌های خردمندان و اندیشه‌گرا و جوهر عقلانیت همواره به عنوان آبخور نیک‌اندیشی و تدبیرگرایی از منش اهورایی سرچشمه می‌گیرد و بی‌تدبیری و ناراستی از خوی اهریمنی. «در آغاز دو گوهر همزاد در اندیشه و گفتار و کردار نیک و بد پدیدار شدند. در این میان نیک‌اندیشان گوهر راستی را برگزیدند و بدان‌دیشان گوهر دروغین را» (دوستخواه، ۱۳۶۴: ۳۸).

در این رهگذر آن جوهر و مایه‌هایی که اندیشه‌های خردمدار از دریافت آنان ناتوان ماندند و کمتر توانستند در روح حکیمانه بشینند سر از اسطوره‌ها درآوردند و آن عناصری که مبتنی بر ارزش و اخلاق و حکمت و مظهر نیک‌اندیشی بودند، جان‌مایه‌های تدبیر و چاره‌گری‌های خردمندان قوم ایرانی را پی افکندند و راه‌گشای تصمیم‌گیری‌های بیجا و شایسته شدند. شاهنامه صرف‌نظر از این که منبع فیاض و گسترده‌ای از حکمت و فرهنگ و معرفت و «منبع پهناوری برای تخیل و فکر ایرانی بوده‌است» (اسلامی ندوشن، ۱۳۷۴: ۱۱۳). ارزش و منزلت دیگری را در آینه پاک خود منعکس می‌کند که باید آن را در جنبه‌های تدبیرگرایی، تدبیرآفرینی و چاره‌گری‌های بازیگران و عناصر موجود در آن دانست.

در بهین‌نامه باستان چنین نموده می‌شود که هرگاه پیشامدهای خانمان برانداز بنیان و هستی آدمی را به ستیز می‌ایستند، تدبیرهای حکیمانه، ترفندهای منطقی، چاره‌گری‌های بیجا و به‌گزین کردن شیوه‌هایی که حاصل درایت و اندیشه‌های ژرف و کارساز است، می‌تواند انسان آرمانی شاهنامه را رهنمون گردد و او را از تلاطم امواج و سیل‌های بنیان‌کن اهریمن جان‌سوز روزگار، ایمن نگه‌دارد.

تدبیر را «اندیشه کردن در عاقبت کار (تاج المصداق بیهقی) پایان کار را نگرستن (منتهی الارب) (ناظم الاطبا) در پی کاری درآمدن و در عقب کاری غور کردن، پایان کاری نگرستن (غیاث اللغات) معنا کرده‌اند و نیز چاره‌جویی، معالجه، مداوا، جستن راه علاج و چاره، راه‌بردن به رفع مشکلات، حل مسائل غامض، به کار بردن رای راست در کار سخت دانسته‌اند» (به نقل از دهخدا، ۱۳۷۷، لغت‌نامه: ۵۷۳۱، ج ۴).

چه سازیم و تدبیر این کار چیست در اندیشه با ما در این، یار کیست (همان: ۵۷۳۲)

جوان کینه را شاید و جنگ را کهن پیر، تدبیر و فرهنگ را (همان: ۵۷۳۲)

شیخ اجل، سعدی شیراز، تدبیر را گاه به معنای «نیرنگ» و زمانی تیغ برنده‌ای می‌داند که اثرگذار است.

میان دو بدخواه کوتاه دست نه فرزنگی باشد ایمن نشست

که گر هر دو با هم سگالند راز شود دست کوتاه ایشان دراز

یکی را به نیرنگ مشغول دار دگر را برآور ز هستی دمار

و گر دشمنی پیش گیرد ستیز به شمشیر تدبیر خویش بریز

برو دوستی گیر با دشمنش که زندان شود پیرهن بر تنش

توصیف عصر ضحاک در شاهنامه به خوبی بیان‌گر چاره‌گری ایرانیان در قبال ددمنشی‌های این شاه ستمگر است. «دو تن مرد پارسا و گران‌مایه راهی اندیشیدند و برای نجات همگان تا حد امکان به خوالیگری دست زدند آنان خورش‌خانه پادشاه را بر عهده گرفتند و بدین ترتیب توانستند روزانه یکی از دو تنی را که برای بیرون کردن مغزشان می‌آوردند، از مرگ نجات بخشند» (یوسفی، ۱۳۷۰: ۳۳).

تدبیر و درایت این دو پارسای زیرک، زمینه‌ساز بررسی تدبیر و چاره‌گری در شاهنامه گشت.

تدابیر پهلوانان و نام‌آوران شاهنامه

تدبیر زال و چاره‌گری وی در رهایی رستم از گزند اسفندیار

این چاره‌گری خود بیان اعتدال است، مگر می‌شود اسفندیار جوان و پرغرور با رویین تنیش نفوذناپذیر باشد و ابر پهلوان ایران زمین در مانده و حیرت‌زده، پس سیمرغ به زال پری را می‌دهد تا آرام‌بخش دغدغه‌ها و بیم‌های حیاتش گردد و کفه نابرابر ترازوی رویین تنی اسفندیار با آتش‌زدن پر سیمرغ به اعتدال گراید و جراحات‌های رستم با حضور سیمرغ التیام می‌یابد و همین مرغ است که چاره و تدبیر کار اسفندیار را تیری می‌داند که در آب رز پرورنده شده و با کمان رستم بر دیده اسفندیار فرو می‌آید.

بزد تیر بر چشم اسفندیار سیه شد جهان پیش آن نامدار
خم آورد بالای سرو سهی از او دور شد دانش و فرهی

(۱۳۸-۸۹/۳۰۴/۶)

تدبیر سیاوش، ترک دیار برای جلوگیری از کشتار

چون کاووس شاه برقراری صلح را نمی‌پذیرد و اعتقاد به ادامه جنگ با ترکان دارد سیاوش که از صلح پشتیبانی می‌کند بهترین تدبیر را ترک دیار و جلای وطن می‌داند.

همی گفت صد مرد ترک و سوار ز خویشان شاهی چنین نامدار
همه نیک‌خواه و همه بی‌گناه اگر شان فرستم به نزدیک شاه
نپرسد نه اندیشد از کارشان همان‌گه کند زنده بردارشان
به نزدیک یزدان چه پوزش برم بدآید ز کار پدر بر سرم
شوم کشوری جویم اندر جهان که نامم ز کاوس ماند نهان

(۱۰۱۱-۱۰۴۹/۶۶-۶۸/۳)

تدبیر رستم برای رهایی بیژن از چاه افراسیاب (با تغییر لباس به سبک و هیأت دشمن درآمدن)

رستم دوران‌دیش است و کارآزموده، می‌داند که نجات بیژن با لشکرکشی میسر نمی‌شود چاره آن است که، گروهی از پهلوانان در لباس بازرگانان روانه توران زمین گردد. او کلید رهایی بیژن را در واژه «فریب» می‌داند.

کلید چنین بند باشد فریب نباید بر این کار کردن نهیب

ترفند رستم (پنهان کردن انگشتی خویش درون شکم مرغ) برای رهایی بیژن

بیژن با دیدن انگشت درون شکم مرغ بخت خود را بیدار می‌بیند.

چو دست خورش برد زان داوری بدید آن نهان کرده انگشتی
نگینش نگه کرد و نامش بخواند زشادی بخندید و خیره بماند
یکی مهر پیروزه رستم بروی نبشته باهن بگردار موی

(۱۰۰۵-۱۰۰۸/۶۷/۵)

تدابیر جنگی

پیکار و رزم در شاهنامه جلوه‌های متنوعی به خود می‌گیرد گاه به جهت دشمنی و کدورت‌های دیرینه میان دو کشور است و گاه بر سر تعیین حدود و ثغور و زمانی جدال میان انسان با جانور و ... اما «مسئله مهم این است که این مشکل کرداری با آن که صدها بار در داستان‌های شاهنامه تکرار می‌شود باز هم خسته‌کننده و روان آزار نیست» (سرامی، ۱۳۸۸: ۳۷۹).

سازش موقتی و مصلحتی با دشمن

هنگامی که افراسیاب دو سردار خود را به سیستان گسیل می‌دارد تا در نبرد با زال آنجا را متصرف شوند مهرباب تدبیری می‌اندیشد و به دو سردار ترک پیغام می‌دهد که حاضر است با آنان سازش کند و در این اثنا مخفیانه زال را باخبر می‌کند و او هم به سیستان برمی‌گردد و شکست را بر دو سردار افراسیاب تحمیل می‌کند.

بدان تا فرستم هیونی دوان	زمان خواهم از نامور پهلوان
فرستم به نزدیک افراسیاب	یکی مرد بینادل و پرشتاب
همیشه دلی شاد دارم بدوی	همه پادشاهی سپارم بدوی
وزان در سوی چاره یا زید دست	از این سو دل پهلوان را بیست

(۳۵۶-۴۱۲/۳۰-۳۴/۲)

تدبیر گردآفرید (توسل به ترفند و حيله در نبرد با سهراب)

گردآفرید همراه پدر در دژ سپید به سر می‌برد. داستان او با سهراب که «چاشنی عاشقانه‌ای بیش نیست از حوادث گوناگون طبیعی و شامل نکاتی در چهارچوب کلی روابط ایرانیان و تورانیان است» (مرتضوی، ۱۳۶۹: ۳۴). این دخت ایران‌نژاد که «درصدد کسب افتخارات مردانه است، نه درصدد کسب خلصت‌های مردانه» (عربیانی نیشابوری، ۱۳۸۹: ۱۹۱) به نقل از (شاهنامه و فمینیسم: ۱۷۸)، با دامی که می‌افکند سهراب را خام می‌نماید، چهره و گیسوی خود را به سهراب می‌نمایاند و با پناه بردن به دژ، از دست او می‌رهد.

چو سهراب شیر اوژن او را بدید	بخسندید و لب را به دندان گزید...
بیامد دمان پیش گردآفرید	چو دخت کمن افکن او را بدید...
بسهراب بر تیر باران گرفت	چپ و راست جنگ سواران گرفت
برآشفت سهراب و شد چون پلنگ	چو بدخواه او چاره گر شد به جنگ
بزد در کمر بند گردآفرید	زره بر سرش یک یک بردید
رها شد ز بند زره موی او	درفشان چو خورشید شد روی او
بدانست سهراب کو دخترست	سر و موی او از در افسرست
شگفت آمدش گفت از ایران سپاه	چنین دختر آید به آورد گاه
بدو گفت کز من رهایی مجوی	چرا جنگ جویی تو ای ماه روی
نیامد بدامم بسان تو گور	ز چنگم رهایی نیایی مشور
بدانست کاویخت گردآفرید	مرآن را جز از چاره درمان ندید
بدو روی بنمود و گفت ای دلیر	میان دلیران بکردار شیر
دو لشکر نظاره براین جنگ ما	برین گرز و شمشیر و آهنگ ما
کنون من گشایم چنین گفت و گوی	سپاه تو گردد پر از گفت و گوی

کسه با دختری او بدشت نبرد بدینسان بابر اندر آورد گگرد
 نهانی بسازیم بهتر بود خرد داشتن کار مهتر بود
 در باره بگشاد گردآفرید تن خسته و بسته بر دژ کشید
 بخندید بسیار گردآفرید باره برآمد سپه بنگرید
 چو سهراب را دید بر پشت زین چنین گفت کای شاه ترکان چین
 چرا رنجه گشتی کنون باز گرد هم از آمدن هم زدشت نبرد
 بخندید و او را به افسوس گفت که ترکان ز ایران نیابند جفت

(۱۹۸/۲-۱۸۴/۱۸۶-۲۶۷-۱۹۷)

پنهان کردن نام، برای دور کردن خطر

چون سهراب از هجیر، نگهبان دژ ایرانیان که در چنگ تورانیان است سراغ صاحبان خیمه‌ها و سراپرده‌ها را می‌گیرد، و شرط آزادیش را در معرفی همه آنان می‌داند، هجیر همه را به درستی باز می‌گوید اما برای در امان ماندن، جهان پهلوان، رستم با حيله او را پهلوان چینی معرفی می‌کند که نامش را نمی‌داند.

از آن پرده سبز و مرد بلند وزان اسب و آن تاب داده کمند
 از آن پس هجیر سپهدش گفت که از تو سخن را چه باید نهفت
 گر از نام چینی بمانم همی از آن است کو را ندانم همی
 بدو گفت سهراب کین نیست داد ز رستم نکردی سخن هیچ یاد
 کسی کو بود پهلوان جهان میان سپه در نماند نهان

(۵۹۹/۲۱۶-۲-۵۹۵)

عقب‌نشینی و رها کردن خیمه و خرگاه به منظور رها کردن جان

پیران سی هزار مرد جنگی اختیار می‌کند و به ناگاه شیخون می‌زند، تنها گیو در خیمه بیدار است و هوشیار، بی‌درنگ دیگر یلان را باخبر می‌سازد، اما تورانیان بی‌شمارند و چاره‌ای جز رها کردن خیمه و خرگاه و در امان نگه داشتن جان نیست.

چو پیران سالار لشکر براند میان یلان هفت فرسنگ ماند...
 همه مست بودند ایرانیان گروهی نشسته گشاده میان
 بخیمه درون گیو بیدار بود سپهدار گودرز هشیار بود
 بپرده‌سرای سپهد رسید ز گرد سپه آسمان تیره دید
 بدو گفت برخیز کآمد سپاه یکی گرد برخاست ز آوردگاه
 سپهد نگه کرد و گردان ندید ز لشکر دلیران و مردان ندید
 به بیچارگی روی برگاشتند سراپرده و خیمه بگذاشتند

(۱۱۸۴/۸۳-۸۵/۴-۱۱۵۷)

تدبیر و چاره‌گری با بهره‌بردن از ترفندهای گوناگون

استفاده از عطر در تعیین مجرم و گنه‌کار

کاووس شاه پس از این که در سخن آن دو، سیاوش و سودابه، تاملی می‌کند برمی‌خیزد و دو دست و برد بازوی و اندام سیاوش را از سر تا پای بو می‌کند و اثری از عطر و بوی در آن نمی‌بیند در حالی که سودابه عطر آمیز و خوش بوست.

چنین گفت با خویشان شهریار که گفتار هر دو نیاید به کار
بینم کزین دو گنه کار کیست به بادافره بد سزاوار کیست
بدان بازجستن همی چاره جست ببویید دست سیاوش نخست
برو بازو و سرو بالای او سراسر ببویید هر جای او
ز سودابه بوی می و مشک ناب همی یافت کاووس بوی گلاب
ندید از سیاوش بدان گونه بوی نشان بسودن نبود اندروی
غمی گشت و سودابه را خوار کرد دل خویشان را پر آزار کرد

(۳۶۷-۳۷۶/۲۸-۲۸/۳)

بهر بردن از خاموشی و سکوت

کاووس شاه به سیاوش می گوید: سودابه گناهکار است و تو بی گناه، اما بهتر است سکوت اختیار کنی و خاموشی گزینی تا نیک اندیشیده شود که چه باید کرد؟

سیاوش از آن کار بد بی گناه خردمندی وی بدانست شاه
بدو گفت ازین خود میندیش هیچ هشیوار با رای و دانش بیچ
مکن یاد ازین هیچ و با کس مگوی نباید که گیرد سخن رنگ و بوی

(۳۸۲-۳۸۴/۲۸/۳)

نوشدارو به عنوان تدبیری در طبابت و آخرین بارقه امید به زندگی

رستم چون به بالین فرزندش سهراب می آید، زاری را شروع می کند و در پی آن است که خویشان را تباه سازد. بزرگان ایران زمین مانع از کارش می شوند و می گویند چاره آن است که از کاووس نوشدارو طلب کنی.

بگودرز گفت آن زمان پهلوان کزایدر برو زود روشن روان
پیامی زمن پیش کاووس بر بگویش که ما را چه آمد به سر...
از آن نوش دارو که در گنج توست کجا خستگان را کند تن درست
به نزدیک من با یکی جام می سزد گر فرستی هم اکنون پی

(۹۶۰-۹۶۶/۲۴۲-۲۴۲/۲)

شکافتن پهلوی رودابه: عمل سزارین رستمینه تدبیری برای رهاندن مادر از درد زایمان

ماهی چند می گذرد و رودابه آن سرو خوش خرام، از بار گران که در شکم دارد خمیده و رخسار چون برگ گلش، پژمرده می شود، نه روز آرام دارد و نه شب قرار (دبیر سیاقی، ۱۳۸۷: ۴۷).

زال از طریق سیمرغ درمی یابد که باید او را به می مست کنند و پزشکی قابل و حاذق پهلوی او را بشکافد و بچه را از پهلوی مادر خارج سازد، آن گاه گیاهی را در شیر بخیساند و در سایه خشک کند و بر جراحی مادر بگذارند سپس پر سیمرغ را بر آن مالند تا جراحی بهبود یابد.

بسی برنیامد برین روزگار که آزاده سرو اندر آمد به بار
بهار دل افروز پژمرده شد دلش را غم و رنج بسپرد شد
شکم گشت فربه و تن شد گران شد آن ارغوانی رخس زعفران...
یکایک بدستان رسید آگهی که پژمرده شد برگ سرو سهی

به بالین رودابه شد زال زر پر از آب رخسار و خسته جگر
 همان پر سیمرغش آمد به یاد بسخندید و سیندخت را مژده داد
 یکی مجمر آورد و آتش فروخت وز آن پر سیمرغ لختی بسوخت
 هم اندر زمان تیره گون شد هوا بدید آمد آن مرغ فرمان روا...
 چنین گفت با زال کین غم چراست به چشم هژبر اندرون نم چراست
 کزین سرو سیمین بر ماه‌روی یکی نره شیر آید و نامجوی
 بیاور یکی خنجر آبگون یکی مرد بینادل پرفسون
 نخستین به می ماه را مست کن ز دل بیم و اندیشه را پست کن
 بکافد تهیگاه سرو سهی نباشد مر او را ز درد آگهی
 وزو بچه شیر بیرون کشد همه پهلوی ماه در خون کشد
 وز آن پس بدوز آن کجا کرد چاک ز دل دور کن ترس و تیمار و باک
 گیاهی که گویمت با شیر و مشک بکوب و بکن هر سه در سایه خشک
 بسا و برآلای بر خستگیش بینی همان روز پیوستگیش

(۱۴۶۵-۱۴۹۸/۲۳۵-۲۳۸/۱)

تدبیر برای تحقق سوگند، به جای کشتن، ایجاد خراش در گوشت

فرنگیس و کیخسرو نزد گیو آمدند و از او درخواست نمودند که از ریختن خون پیران ویسه به جهت نیکی‌هایی که کرده‌بود بگذرد گیو هم پاسخ می‌دهد سوگند یاد کرده‌ام که خون وی را بریزم و می‌باید به سوگند خود عمل کنم، آنگاه برای این که این سوگند عملی شود با نشتر خنجر گوشت او را خراشی می‌دهد تا قطره‌ای از خون پیران بر زمین چکد و به این طریق سوگند گیو هم تحقق می‌یابد.

بدو گفت گیو ای سر بانوان انوشه روان باش تا جاودان
 یکی سخت سوگند خوردم به ماه به تاج و به تخت شه نیک‌خواه
 که گرد دست یابم برو روز کین کنم ارغوانی ز خونش زمین
 بدو گفت کیخسرو ای شیرفش زبان را ز سوگند یزدان مکش
 کنونش به سوگند گستاخ کن به خنجر ورا گوش سوراخ کن
 چو از خنجرت خون چکد بر زمین هم از مهر یاد آیدت هم ز کین
 بشد گیو و گوشش به خنجر بسفت ز سوگند برتر درشتی نگفت

(۳۳۸۳-۳۳۸۹ / ۲۲۱-۲۲۲/۳)

دریدن شکم، راهی برای تسلیم نشدن در مقابل دشمن

جریره همسر سیاوش، - که از زنان وزین و با شخصیت شاهنامه به شمار می‌رود آن زمان که جان دادن فرزندش، فرود، را می‌بیند که چقدر مظلومانه از دست می‌رود، دشنه بر سینه خود می‌نهد و با شکافتن شکم خویش جان می‌دهد تا تسلیم نشود.

یکی آتشی خود جریره فروخت همه گنج‌ها را با آتش بسوخت...
 بیامد بیالین فرخ فرود یکی دشنه با او چو آب کبود

دورخ را بروی پسر بر نهاد شکم بر دریدو برش جان بداد

(۸۸۹-۸۹۳/۶۵/۴)

خود را از بام افکندن، به منظور تسلیم نشدن

فروء، هنگام لاعلاجی و در واپسین دم حیات به ساکنان دژ توصیه می کند که خویشتن را از بام به زیر افکنند تا اسیر نامردان نشوند.

دل هرک بر من بسوزد همی ز جانم رخش بر فروزد همی
همه پاک بر باره باید شدن تن خویش را بر زمین بر زدن
بگفت این و رخسارگان کرد زرد برآمد روانش بپیمار و درد

(۸۷۶-۸۸۰/۶۴/۴)

بهره گیری از رسم و آیین

در نبرد رستم و سهراب، در اولین جدال، سهراب رستم را از جای برمی آرد و بر زمین می زند و قصد دارد که وی را از میان بردارد اما همین جاست که رستم - اگر چه دل نازک از او به رنج می آید - به نقشه ای متوسل می شود و بیان می کند که در آیین و دین ما، روا نیست چنانچه کسی پشت بزرگی را برای بار اول به خاک برساند، سرش را ببرد حتی اگر کینه ای از او داشته باشد.

بزد دست سهراب چون پیل مست بر آوردش از جای و بنهاد پست
یکی خنجری آبگون برکشید همی خواست از تن سرش را برید
به سهراب گفت ای یل شیرگیر کمندافکن و گرد و شمشیرگیر
دگرگونه تر باشد آیین ما جزین باشد آرایش دین ما
کسی کاو بکشتی نبرد آورد سر مهتری زیر گرد آورد
نخستین که پشتش نهد بر زمین نبرد سرش گرچه باشد به کین

(۸۵۴-۸۵۷/۲۳۴-۲۳۵/۲)

ازدواج چاره گر پایان دادن به خصومت ها

حاکم هند، شنگل، ضمن رایزنی با وزیران و مشاوران عزم به کشتن فرستاده بهرام گور می نماید اما یکی از وزیرانش می گوید: کشتن فرستاده کار خردمندان نیست، روز دیگر حاکم بهرام را فراخوانده و گفت: قصد دارم دختری از آن خویش را به تو بدهم و تو را بر سپاه خود سالار سازم. بهرام در اندیشه فرو رفت و با خود گفت مخالفت با این پیشنهاد خردمندان نیست.

بدو گفت فرزانه کای شهریار دلت را بدین گونه رنجه مدار
کس اندیشه زین گونه هرگز نکرد به راه چنین رای هرگز مگرد
بر مهتران زشت نامی بود سپهد به مردم گرامی بود
چو بشنید شنگل سخن تیره شد ز گفتار فرزنانگان خیره شد
بیود آن شب و بامداد پگاه فرستاد کسی نزد بهرامشاه
به بهرام گفت ای دلارای مرد توانگر شدی گرد بیشی مگرد
بتو داد خواهم همی دخترم ز گفتار و کردار باشد برم
فروماند بهرام وا ندیشه کرد ز تخت و نژاد و ز ننگ و نبرد

(۲۱۵۴-۲۱۸۱ / ۴۲۷-۴۲۹/۷)

بهره‌بردن از نجوم و ستاره‌شناسی برای نیل به چاره‌گری

از دیرباز کتاب‌های فراوانی از زبان پهلوی به زبان عربی ترجمه شده‌است و افکار دانشمندان و علمای ایرانی در همه جا گسترش یافت «در آن دوره موضوع علم فلک در ایران عبارت بوده از روشن ساختن حرکات اجرام سماوی با تمام اختلافات آن‌ها... تا بتوانند برای استخراج احکام نجومی وضع ستارگان را تحت مراقبت در آورند»

(محمدی، ۱۳۷۴: ۲۱۹)

چاره‌گری خواب ضحاک

ضحاک خوابی می‌بیند که در البرزکوه به بند کشیده شده‌است، از اخترشناسان مدد می‌جوید تا چاره کار خویش کند.

چنین گفت با نامور ماه‌روی که مگذار این راه ره چاره‌جوی...
ز هر کشوری گرد کن مهتران از اخترشناسان و افسونگران
سخن سر به سر موبدان را بگوی پژوهش کن و راستی بازگویی

(۴۳-۹۵/۵۳-۵۶/۱)

فراخوانی جاماسپ منجم برای تدبیر کار اسفندیار

گشتاسب، جاماسپ را فرا می‌خواند تا با منجمان و فال‌گیران سرنوشت و طالع اسفندیار را بررسی کنند و نتیجه بگیرند در سرنوشت او چه تدبیری رواست؟ اما آن‌جا که مرگ سرنوشت محتوم است، تدبیر و ادب، تمکین است.

بخواند آن زمان شاه جاماسپ را همان فال‌گویان لهراسپ را...
برفتند با زیجها برکنار بیرسید شاه از گو اسفندیار
که او را بود زندگانی دراز نشیند به شادی و آرام و ناز...
چو بشنید دانای ایران سخن نگه کرد آن زیجهای کهن
ز دانش بروها پر از تاب کرد ز تیمار مژگان پر از آب کرد
بدو گفت شاه ای پسندیده مرد سخن گوی وز راه دانش مگرد
ورا در جهان هوش بر دست کیست کزان درد ما را بیاید گریست
بدو گفت جاماسپ کای شهریار تواین روز را خوار مایه مدار
ورا هوش در زاولستان بود به دست تهم پور دستان بود

(۳۰-۴۹/۲۱۹-۲۲۰/۶)

اخترشناسی، چاره‌گری شناخت شخصیت زال

منوچهر شاه از ستاره‌شناسان شناخت زال و سرنوشت او را می‌جوید و

بفرمود پس شاه با موبدان ستاره‌شناسان و هم بخردان
که جویند تا اختر زال چیست بران اختر از بخت سالار کیست
ستاره‌شناسان هم اندر زمان از اختر گرفتند پیدا نشان
بگفتند باشاه دیهیم دار که شادان بزی تا بود روزگار
که او پهلوانی بود نامدار سرافراز و هشیار و گرد و سوار

(۲۰۹-۲۱۴/۱۵۰/۱)

رایزنی و مشورت، گامی به سوی چاره‌گری و تدبیر

شور و مشورت موضوعی است که در کلام الله مجید هم برای رسیدن به نوعی چاره‌گری بر آن تاکید شده است. در شاهنامه، آنان که بیشتر مورد توجه و از مقرین درگاه می‌باشند، در امور مملکتی و رایزنی‌ها هم بیشتر مورد عنایت قرار می‌گیرند، شاهزادگان، سپهسالاران، موبدان، دستوران، پهلوانان و

رایزنی سام با خردمندان

پس از این که به سام بشارت می‌دهند که فرزندش، زال، زنده است، سام خردمندان و بینا دلان را گرد آورده، از آنان چاره کار را جویا می‌شود. چاره‌گران، پوزش‌خواهی از پروردگار را چاره‌ی کار می‌دانند.

چو بیدار شد موبدان را بخواند	ازین در سخن چندگونه براند
چه گوید گفت اندرین داستان	خردتان برین هست همداستان
هر آنکس که بودند پیر و جوان	زبان برگشادند بر پهلوان
که بر سنگ و بر خاک شیر و پلنگ	چه ماهی به دریا درون با نهنگ
همه بچه را پرورانده‌اند	ستایش به یزدان رسانده‌اند
تو پیمان نیکی دهش بشکنی	چنان بی‌گنه بچه را بفکنی
بیزدان کنون سوی پوزش گرای	که اویست بر نیکویی رهنمای

(۱۴۲/۱-۱۴۱/۱۴۱-۱۰۳-۹۴)

رایزنی رودابه با پرستندگان و چاره‌خواهی وی

رودابه همشینان و ندیمان و پرستندگان را نزد خود می‌خواند و از مکنونات قلبی خویش و علاقه وافر خود به زال برای آنان حکایت می‌کند و از آن چاره کار می‌جوید.

بدان بندگان خردمند گفت	که بگشاد خواهم نهران از نهفت
شما یک به یک رازدار منید	پرستنده و غمگسار منید
که من عاشقم همچو بحر دمان	ازو بر شده موج تا آسمان
پراز پور سامست روشن دلم	به خواب اندر اندیشه زو نگسلم
همیشه دلم در غم مهر اوست	شب و روزم اندیشه چهر اوست
کنون این سخن را چه درمان کنید	چگوید و با من چه پیمان کنید
یکی چاره باید کنون ساختن	دل و جانم از رنج پرداختن

(۱۶۲/۱-۱۶۱/۱۶۱-۳۸۳-۳۷۷)

گردیه و رایزنی او در مجلس بزرگان و چاره‌خواهی او

گردیه، خواهر بهرام چوبینه، به بزرگان و حضار مجلس گفت، چرا خاموش شدید؟ در این کار چه می‌بینید و تدبیرتان چیست؟

خردمند را گردیه نام بود	دلارام و انجم بهرام بود
چو از پرده گفت برادر شنید	بر آشفت، و زکین دلش بر دمید
چنین گفت پس گردیه با سپاه	که ای نامداران جوینده راه
زگفتار خامش چرا ماندید	چنین از جگر خون برافشاندید
ز ایران سرانید و جنگاوران	خردمند و دانا و افسونگران
چه بینید یکسر بکار اندرون	چه بازی نهید اندر این دشت خون

تدابیر شاهانه، در شاهنامه فراوانند:

هوشنگ چاره‌گری زدودن غم و اندوه را عمومی ساختن جشن و سرور می‌داند و آن را جشن سده می‌نامد.

یکی جشن کرد آن شب و باده خورد سده نام آن جشن فرخنده کرد (۲۱/۳۴/۱)

جمشید برای عبور از آب چاره را در ساختن کشتی می‌نهد

گذر کرد از آن پس بکشتی برآب ز کشور بکشور گرفتی شتاب (۴۵/۴۱/۱)

شاه اردشیر، یکی از چاره‌های حکومت‌گری راستین را نسریدن کار به نااهلان می‌داند.

از ایشان کسی را که بد رای زن برافروختندی سرش ز انجمن...

چو برداشتی آن سخن رهنمون شهنشاه کردیش روزی فزون

کسی را که کمتر بدی خط و ویر نرفتی بدیوان شاه اردشیر

(۱۷۴/۷-۱۷۳/۱۷۳-۳۲۳/۳۱۶)

تدابیر خسرو پرویز، دادن امان‌نامه

خسرو در این اندیشه است که کدام چاره‌گری را پیشه کند تا مردمان به سوی گناه نروند و عصیان نکنند. نتیجه می‌گیرد که

تنها چاره آن است که با مردمان پیمان ببندد که هر کس جز راستی پیشه نکند در امان خواهد ماند.

بدو گفت خسرو که هر کس گناه بیچد برو من نیم کینه‌خواه

همه پاک در زینهار منند بتاج اندرون گوشوار منند...

(۱۹۳۵-۱۹۳۶/۱۲۴/۹)

استفاده از پرندگان و جانوران به منظور حصول برخی تدابیر

بسیاری از رخدادها و اتفاقات در شاهنامه که به منظور نیل به تدبیر پیش می‌آید از طریق به کارگیری پرندگان و حیوانات

شکل می‌گیرد، زال با بهره‌بردن از سیمرغ پرورش می‌یابد و کاووس با استفاده از چهار عقاب برای پرواز چاره‌گری می‌کند و

فریدون برای تدبیر آزمودن فرزندان خویش به شکل اژدها ظاهر می‌شود.

پر سیمرغ رهایی‌بخش جهان پهلوان رستم دستان

تن رستم شیردل خسته شد از آن خستگی جان من بسته شد...

بدو گفت سیمرغ کای پهلوان مباح اندرین کار خسته روان

برآن خستگی‌ها بمالید پر هم اندر زمان گشت با زیب و فر

(۱۲۴۰-۱۳۱۶/۲۹۴-۲۹۹/۶)

عقاب‌ها، چاره‌گر پرواز شاه کیانی

کاووس شاه خیره‌سر کیانی که حرص و آزمندیش حد و حصری ندارد می‌خواهد سقف فلک را بشکافد. جوجه عقابی چند

را پرورش می‌دهد و چون به حد کافی نیرو یافتند.

از آن پس عقاب دلاور چهار بیاورد و بر تخت بست استوار

نشست از بر تخت کاووس شاه که اهریمنش برده بد دل ز راه

چو شد گرسنه تیز پران عقاب سوی گوشت کردند هر یک شتاب

ز روی زمین تخت برداشتند ز هامون به ابر اندر افراشتند

(۳۸۲-۳۸۵/۱۵۱-۱۵۳/۲)

کشتن اژدها، چاره‌ساز دست یابی به دختر قیصر

اگر گم کنی اژدها را ز روم سپارم ترا دختر و گنج و بوم...
چنین داد پاسخ که فرمان کنم بدین آرزو جان گروگان کنم...
بزد تیز دندان بدان خنجرش همه تیغ‌ها شد بکام اندرش...
خروشان بغلتید بر خاک بر به پیش خداوند پیروزگر

(۴۶۹-۵۴۴ / ۳۷-۴۲/۶)

نتیجه‌گیری

تدبیر و درایت در کارها و بنا نهادن تعقل بر محور خرد و رای راست - که در نهایت به سود ابنای بشر بینجامد بر اهل اندیشه و صاحبان تفکر پوشیده نیست.

با تأمل در شاهنامه فردوسی می‌توان استنباط کرد که این فرهنگ‌نامه سترگ در برگیرنده بوستان‌سرابی است که از آبشخور درایت و تدبیرگرایی سیراب می‌شود، حتی در سرگذشت این شاعر آزاده آمده است آرزو می‌کرده است که تدبیری بیندیشد و با ساخت سیل‌بندی از سنگ و آهک، در مقابل سیل‌های ویرانگر، اهل توس را برهاند.

آیا این سیل‌بند نهاده بر سنگ و آهک، دژ استوار و باره‌ی بلند شاهنامه نیست که ایرانیان با پناه بردن به آن از سیل‌های بنیان‌کن حوادث در امان بمانند؟

حتی اگر این سخن هم ناراست باشد، آیا جوهر کلام، روح تدبیر‌گرای حکیم بزرگوار توس را نشان نمی‌دهد؟ این روح و اندیشه بلند که از آغازین ابیات با حضور خرد، پایه و شالوده آن نهاده می‌شود در تار و پود شاهنامه همچنان جاری است و در گونه‌های تدبیر خلاق، نقشه و ترفند، سیاست و کیاست خود را می‌نمایاند. در شاهنامه تدبیر و چاره‌گری نوعی آینده‌نگری است، به گونه‌ای که قبل از وقوع رویدادی، اشخاص واقعه یا شخص دوراندیش نسبت به آن واکنش نشان می‌دهند. این تدبیر گاهی به نجات جان انسانی می‌انجامد، زمانی به امیال درونی آدمی پاسخ داده، گرهی از مشکلاتش را می‌گشاید و زمانی منشأ تحول اجتماعی عظیمی می‌گردد. پس شاهنامه می‌تواند، تدبیرنامه ایران کهن باشد.

منابع

۱. اسلامی ندوشن، محمدعلی، (۱۳۸۱)، **ایران و جهان از نگاه شاهنامه**، تهران: امیرکبیر.
۲. حافظ، مولانا شمس‌الدین محمد، (۱۳۶۱)، **مقدمه و تصحیح پژمان بختیاری**، تهران: چ. هشتم.
۳. دبیر سیاقی، سید محمد، (۱۳۸۷)، **برگردان روایت گونه شاهنامه فردوسی به نثر**، تهران: نشر قطره چ. هشتم.
۴. دوستخواه، جلیل، (۱۳۶۴)، **اوستانامه‌ی مینوی زرتشت**، تهران: مروارید، چ. پنجم.
۵. دهخدا، علی‌اکبر، (۱۳۷۷)، **لغت‌نامه**، تهران: دانشگاه تهران چ. دوم.
۶. سرامی، قدمعلی، (۱۳۸۸)، **از رنگ گل تا رنج خار**، تهران: علمی، چ. دوم.
۷. عربیانی نیشابور، اشرف، (۱۳۸۹)، **مشاهیر شاهنامه با رویکردی نمادین**، مشهد: ترانه.
۸. فردوسی، ابولقاسم، (۱۳۸۸)، **شاهنامه فردوسی**، ج. اول تا نهم براساس چاپ مسکو، به کوشش دکتر سعید حمیدیان، تهران: ترانه.
۱۰. محمدی، محمد، (۱۳۷۴)، **فرهنگ ایرانی پیش از اسلام**، تهران: توس، چ. سوم.
۱۱. وزیر، سعید، (۱۳۸۷)، **فردوسی و شاهنامه از نگاه دیگر**، تهران: دیگر.
۱۲. یوسفی، غلامحسین، (۱۳۷۰)، **چشمه روشن**، تهران: علمی، چ سوم.
۱۳. یوسفی، غلامحسین، (۱۳۵۹)، **بوستان**، تهران: خوارزمی.